فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc118119250)

[پیشگفتار 2](#_Toc118119251)

[یادآوری: کارکرد سیره 2](#_Toc118119252)

[کارکرد اول: اثبات حکم شرع 2](#_Toc118119253)

[کارکرد دوم: موضوع حکم شرع 3](#_Toc118119254)

[ادامه مباحث در طرق احراز سیره 4](#_Toc118119255)

[مرحله اول در مقام دوم 4](#_Toc118119256)

[طریق سوم 5](#_Toc118119257)

[بیان چند نکته 5](#_Toc118119258)

[نکته اول: تفاوت ضرورت و حاجت با تحلیل وجدانی 5](#_Toc118119259)

[نکته دوم: اختلال نظام 6](#_Toc118119260)

[نکته سوم: پذیرش اطلاق 7](#_Toc118119261)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# پیشگفتار

بحث در مقام دوم و مرحله اول آن بود که طرق احراز سیره بود اصل اینکه بگوییم الان سیره وجود دارد نه سیره زمان امام، آن داستان بعدی است

چه راه‌هایی برای این متصور است از چه راه‌هایی می‌توان گفت عقلا این‌طور رفتار می‌کنند یک سیره عقلاییه وجود دارد.

در مباحث سیره بحوث را باید ملاحظه کرد

طرق احراز سیره را اینجا در حال بحث هستیم

طریق اول استقراء بود و طریق دوم تحلیل وجدانی بود و ذیل هر کدام ملاحظاتی را عرض کردیم.

# یادآوری: کارکرد سیره

قبل از ادامه بحث طرق احراز سیره عقلاییه بپردازیم یک یادآوری داشته باشیم آن یادآوری آن است که در بحوث هم آمده و مرحوم شهید صدر به آن اشاره کرده‌اند در کتاب الفائق هم آمده است همان اوایل ورد بحث، از صفحه ۱۳ به بعد.

## کارکرد اول: اثبات حکم شرع

اوایل اشاره کردیم و این یک یادآوری است به این تقریر که اثبات سیره عقلاییه در عصر ما یک کارکرد آن این است که سیره را اثبات بکنیم و یک جوری به زمان معصوم تعمیم بدهیم تا حجیت آن درست بشود یا اینکه بگوییم سیره‌های مستحدثه بدون تعمیم هم به حجیت آن می‌شود قائل شد.

این یک نگاه است که سیره را می‌خواهیم وسیله‌ای قرار بدهیم برای اثبات حکم شرعی

اما یک کارکرد دیگر سیره هست که آن همیشگی است و نیاز به این ندارد که ما به طرف ردع شارع برسیم و این چیزی است که شهید صدر به آن اشاره فرمودند در کلمات قبل هم بوده است و ایشان منقح‌تر و مفصل‌تر ذکر کرده‌اند و آن این است که سیره همیشه برای احراز یک حکم شرعی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بلکه گاهی برای اثبات موضوع حکم شرع استفاده می‌شود

پس سیره از یک نگاه کلی دو کارکرد دارد یک کارکرد آن استفاده از آن برای احراز حکم شرعی است بگوییم در مرئی و منظر معصوم عقلا چنین کردند، معصوم منع نکرد پس قبول دارد. عقلا معامله معاطاتی می‌کردند بدون صیغه و امام منع نکرده است پس معامله معاطاتی مقبول امام است عقلا به قاعده ید ترتیب اثر می‌دادند و امام منع نکرد پس قبول دارد این یک نوع است که برای اثبات حکم شرعی است

## کارکرد دوم: موضوع حکم شرع

اما یک نوع دیگر از سیره داریم که موضوع حکم شرع را درست می‌کند مثالی را هم که مرحوم شهید صدر زدند و در الفائق هم آمده است این است که **﴿عاشروهن بمعروف﴾** این در آیه شریفه آمده است، معروف یعنی چه؟ یعنی آنچه عقلا آن را بپسندند متعارف بین عقلا باشد، متعارف بین عقلا چیست؟ این می‌تواند در طول زمان متفاوت باشد اگر سیره عقلاییه شد که امروز معاشرت معروف این است که مثلاً یک ماشین هم به او بدهید وسیله نقلیه هم داشته باشد این معروفی که در خطاب اخذ شده است با سیره عقلا درست می‌شود

سیره عقلا این است که در تعاملات در حد متعارف این خدمت را هم به زنشان ارائه می‌دهند. این مثل قصه شأن است که می‌گویند به اندازه شأن می‌شود به سید خمس داد، شأن متفاوت است تحت تأثیر ارتکازات و سیره‌ها و سلوک‌های عقلایی است، سلوک امروز این است که سید ماشین بنز درست و حسابی داشته باشد

شأن این است که ماشین پراید داشته باشد یک زمانی هم در کل شهر یک ماشین بیشتر نبوده است این ‌شأن نیست

بنابراین سیره‌های عقلایی که بحث می‌کنیم که اثبات بکنیم با چه روشی هم اثبات بکنیم؟ اثبات سیره و ارتکاز عقلایی گاهی برای اثبات حکم است و مرئی و منظر معصوم را لازم دارد اما گاهی موضوعات احکام را درست می‌کند این نوع دوم نیاز به سیره معاصر معصوم وعدم ردع معصوم ندارد برای اینکه در دلیل عنوانی اخذ شده است که آن عنوان عقلایی است، سیره عقلاییه آن عنوان را درست می‌کند، عین شأن است که به تفاوت سلوک عقلا و جامعه متفاوت می‌شود معروف هم به تفاوت سیره‌ها متفاوت می‌شود و سیره اگر ثابت شد حکم بر آن مترتب می‌شود این دیگر نیاز به تأیید شارع ندارد شارع قاعده را بیان کرده است و تطبیق بر آن عنوان و مصداق تابع سیره است و لذا اینکه می‌گوییم سیره عقلاییه احرازش از این طرق است منحصر نیست ثمره آن در کارکرد اول که دنبال آن باید سیره معاصر معصوم بشود

خیلی از جاها لازم نیست که سیره مورد تأیید معصوم قرار بگیرد معصوم قانونی را بیان کرده است تطبیق آن بر مصداق‌ها در ید مکلف است آن وقت این سیره یا ارتکاز عقلاییه مصداق برای آن مفهوم درست می‌کند

از این جهت است که یادآوری می‌کنم که طرق احراز سیره همیشه برای آن وجه اول که معاصرت معصوم نیاز داشته باشیم نیست. در آن کارکرد دوم که احراز موضوعات احکام شرعی است همیشه وجود دارد.

مثلاً سیره و ارتکاز بر بیمه کردن باشد اگر کسی توافق می‌کند که فلانی یک سال این کار را انجام بدهد اگر امروز سیره و ارتکاز عقلایی این است که وقتی توافق می‌کنی باید بیمه هم بکنی، این همان شروط ارتکازی می‌شود یعنی سیره عقلایی یک شرط ارتکازی درست می‌کند درحالی‌که سابق نبوده است اگر کسی قراردادی منعقد بکند سابق که اصلاً بیمه‌ای نبوده است ابتدا قرن سابق هم که بیمه اختراع شده بود در حد یک سیره جاریه و ارتکاز قوی نبوده است ولی امروز می‌توان گفت که به حدی رسیده است که شرط ارتکازی شده است.

بنابراین سیره‌های عقلاییه و ارتکازات عقلاییه غیر از اثبات احکام که نیاز به مرئی و منظر معصوم دارد که باید آن احراز بشود کارکردهایی دارد که اصلاً به آن ربط ندارد. لذا طرق احراز سیره ارزش بالایی در کارکرد اول و کارکرد دوم دارد.

ضمن اینکه یک کارکرد دیگر در فهم متون و نصوص دارد که آن هم مثل احراز احکام است که سیره‌ای که در ظهورات هست که در ظهور زمان معصوم باید صادر بشود.

# ادامه مباحث در طرق احراز سیره

## مرحله اول در مقام دوم

طریق اول استقراء میدانی بود برای احراز اینکه عقلا بما هم عقلا این‌گونه عمل می‌کنند و آن را بحث کردیم با سه چهار یادآوری و ملاحظه‌ای که وجود داشت

طریق دوم تحلیل وجدانی بود و مبنای آن این بود که فرد می‌تواند با یک محاسبات دقیق درونی و روانکاوی دقیق بگوید عقلا بما هم عقلا باید در این موقعیت این‌جور باید عمل بکنند پای این هم چنان محکم است که می‌تواند قاطع بشود که هر جا عاقلی باشد در این موقعیت این‌جور عمل می‌کند

طریق دوم البته احرازش سخت است مگر اینکه به سمت طریق سوم برود که ضرورت حاجت باشد و الا اگر ضرورت و حاجت نباشد به این سادگی نمی‌شود گوشه‌ای بنشیند و با این درون‌کاوی من مطمئن شدم که عقلا در این موقعیت این‌جور عمل می‌کنند

«من احیاء ارضا فهی له» بگوید من در کناری نشسته‌ام بدون اینکه از واقعیت خارجی خبری داشته باشم بگوید علی‌القاعده باید این‌جور عمل بشود و حالا امر مورد مبتلا هست این قصه و مانعی هم وجود ندارد که بخشنامه کرده باشد یا ظالمی جلوی اعمال این را گرفته باشد پس عقلا این‌جور رفتار می‌کنند که اگر کسی زمینی را احیا کرد می‌گوید برای اوست.

این راه دوم راه علی‌الاصول درست است ولی مصداقاً زیاد نیست مگر اینکه به راه سوم برود

تا اینجا این دو روش را ملاحظه کردیم و یک نکته مهمی که اواخر انتهای جلسه قبل اشاره کردیم این بود که آنچه ما بیشتر می‌توان بر آن اعتماد کرد چیزی بین این دو راه است چیز جدیدی است غیر از راه سوم که ایشان می‌گوید و آن تلفیقی از یک استقراء ناقص و تحلیل وجدانی است که این بیشتر مصداق دارد

تا استقراء نسبتاً وسیعی که فقط استقراء ما را به این برساند که این رفتار وسیع است و ناشی از آن جهت عقلایی و مبدأ عقلایی است این کم است

وجه دوم هم این بود که استقرائی در کار نیست یک تحلیل عقلایی می‌کند و می‌گوید عقلا این‌جور رفتار می‌کنند

اتفاقاً آن که جاری و ساری است راه تلفیقی این دو است مواردی را دیده است ولی با ده بیست مورد نمی‌شود حکم داد که میلیارد آدم این‌جور رفتار می‌کنند ولی با آن یک تحلیلی انجام می‌دهد که این تحلیل هم اگر تنها بود به این سادگی نمی‌شد گفت این تحلیل آدم را به اطمینان برساند که همه این‌طوری هستند

بدون اینکه هیچ رفتار بیرونی از دیگران دیده باشم خود را نمونه همه این میلیارد بشر قرار بدهم این هم مشکل است بلکه آن که شایع‌تر است و معقول‌تر است راه سوم تلفیقی است استقراء‌های محدود ولی با یک تأمل عقلی درونی قوی، می‌گوید این امر عقلایی است. ده بیست جا می‌بیند که به ید ملکیت ترتیب می‌دهند کسی حیازت امر آزاد بکند مباحات آزاد می‌گویند این برای خودش هست مقید باشند که به زبان جاری بکنند که من این را به تو فروختم و او بگوید خریدم تقید به این نیست

درون خود که مراجعه می‌کند می‌بیند این عقلایی هم این است که اثر داده بشود این تحلیل به علاوه آن استقراء محدود او را به یک نتیجه خیلی نامحدود وسیع می‌رساند که همه عقلا این‌جور رفتار می‌کنند

این ارتکاز عقلایی است این سبک و سیاق و سیره و سلوک عقلایی است با عبور از دو مقدمه که تلفیق این دو تا بود.

علاوه بر آن ملاحظاتی که در درون این دو طریق داشتیم این است که آنچه بیشتر می‌شود مشاهده کرد و قابل تطبیق است و عقلایی‌تر است از لحاظ مصداقیت و تحقق تلفیقی از یک استقراء محدود و ناقص و تحلیل وجدانی است این بیشتر به ما کمک می‌کند برای احراز سیره‌ها و ارتکازات عقلاییه.

## طریق سوم

طریقی که در کلام ایشان به عنوان طریق سوم هست این است الضرورة و الحاجه الی السیره

این راهی که در اینجا به عنوان راه سوم قلمداد شده است این است که در مواردی می‌توان سیره عقلا را احراز کرد نه از راه استقراء و مشاهده میدانی و نه از راه تحلیل وجدانی محض بلکه با دقت در این نکته که می‌بینیم این عمل نیاز جامعه است ضرورت زندگی اجتماعی است اگر این را نپذیرند زندگی اجتماعی قوام پیدا نمی‌کند و خللی به آن وارد می‌شود و مثال بارز آن این است که اینجا باید طرح کرد و در طرق قبلی نیست مثال بارز این قصه قاعده ید است

در قاعده ید نه استقراء لازم است و نه تحلیل وجدانی در اینجا جاری است در قاعده ید و اینکه ید اماره ملکیت است انسان وقتی یک محاسبه عقلی می‌کند می‌بیند اگر این جامعه بشری نخواهد قاعده ید را اماره ملکیت بداند سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و یک زندگی اجتماعی خیلی شاقی می‌شود اگر کسی که بخواهد احراز ملکیت بکند نسبت به همه مغازه‌داران این شهر، زندگی مختل می‌شود کل روز را باید دنبال بینه برود یا دنبال امارات علم‌آور و اطمینان‌آور که این مغازه اجناس آن برای خود اوست.

این یک ضرورتی است که وجود دارد و با ملاحظه آن ضرورت و استدلالی که انجام می‌شود می‌گوید همه عقلا ید را اماره ملکیت می‌دانند.

# بیان چند نکته

راجع به این چند نکته وجود دارد

## نکته اول: تفاوت ضرورت و حاجت با تحلیل وجدانی

نکته اول این است ضرورت و حاجت به عنوان راه سوم برای احراز سیره تفاوت آن با تحلیل وجدانی چیست؟

پاسخ این است که اینجا یک نوع تحلیل وجدانی است منتهی یک تحلیل وجدانی مبتنی بر یک استدلال عقلایی است آن تحلیل وجدانی درجه ضعیف‌تر از این است ممکن است کسی این‌جور بگوید یک تحلیل وجدانی متعارف داریم که قبل گفتیم یک تحلیل وجدانی داریم که عمیق‌تر است علت جداسازی این است که عمق آن به خاطر یک استدلال است که همراه آن است آنجا استدلال نیست یک طبیعت وجدان بشری این است که من هذا شیئا فقد ملک اما اینجا یک استدلال است که می‌گوید اگر نباشد نظام مختل می‌شود ضرورت است و لذا می‌شود هر دو را در تحلیل وجدانی برد ولی گفت اینجا وجدان من یک استدلال قوی دارد می‌شود جدا کرد که اینجا جدا کرده‌اند. یک وجه اشتراک و یک موجه امتیاز هم دارد. جداسازی هم مشکلی نیست چون اهمیت دارد اینجا یک استدلال دارد می‌گوید اگر این نشود اختلالی در نظام اجتماعی به وجود می‌آید بنابراین همه این‌جور رفتار می‌کنند و از این سیره را اثبات می‌کند

## نکته دوم: اختلال نظام

این است که اگر این استدلال وجود دارد دیگر نیازی به احراز سیره نداریم خود این استدلال عقلی است آنچه موجب اختلال نظام بشود خود قانون عقلی است که شرع هم این را در بعضی از ادله لفظیه تأیید کرده است

این قانون با یک صغرا و مقدمات تطبیق داده می‌شود که علائم راهنمایی اگر نباشد اختلال نظام می‌آید اگر قاعده ید را نپذیریم نظام روابط اقتصادی مختل می‌شود

عقل هم می‌گوید این را باید پذیرفت و نباید نظام اجتماعی مختل شود و جلوی هرج و مرج را باید گرفت لذا یک قانون عقلی اینجا وجود دارد و با ملازمه شرعی هم هست دیگر نیازی نیست که بگوییم همه این‌طور رفتار می‌کنند.

حتی اگر همه هم رفتار نکنند می‌گوییم باید این نظم را پذیرفت اگر نپذیریم این قانون را دچار هرج و مرج می‌شویم این سیره مورد نیاز ما نیست، سیره هم نباشد قانون می‌گوید باید این‌جور رفتار کرد چون قانون عقلی است و قاعده ملازمه هم می‌گوید این را باید عمل کرد.

این فرمایش شهید صدر است که اینجا هم به آن اشاره شده است

نسبت به این من تأملی دارم که طرح می‌کنم ببینید قابل قبول هست یا خیر

ممکن است در این موارد این دو طریقی که متصور است عیناً بر هم انطباق پیدا نکند دو طریقی که اینجا متصور است این‌جور تصویر کردیم راجع به مثال اماریت ید برای ملکیت اینکه چیزی دست کسی است می‌گوید ملک اوست

این دو راه برای اثبات این قاعده وجود دارد یکی همین راه قاعده اختلال نظام است باید ید را اماره ملکیت بدانیم و آثار ملکیت را بر ید مترتب کنیم اگر این‌طور نشود اختلال نظام لازم می‌آید لولا الذلک لاختل النظام

یک راه دیگر این است که بگوییم این امر من را مطمئن کرد که زمان معصوم این سیره بود، چون پشتوانه عقلی دارد و برای این زمان و آن زمان نیست و امام هم آن را منع نکرد، پس اثبات قاعده ید و اماریت ید برای ملکیت دو راه دارد یک راه مستقیم دارد که می‌گوییم قانون عقلی است اگر نباشد اختلال نظام لازم می‌آید و شارع اختلال نظام را نمی‌پسندد با حکم عقل، و لذا این قانون درست است

استدلال دوم این است که یک واسطه بزنیم عقل می‌گوید باید بشر به ید ترتیب ملکیت بدهد و این هم برای این زمان و آن زمان نیست در زمان امام صادق علیه‌السلام این بوده است و امام صادق علیه‌السلام منع نکرده است دوازده امام که در عصر آن‌ها این بوده است این را منع نکرده‌اند پس قبول دارند و امضاء کرده‌اند

در راه اول امضا را از یک قانون عقلی و ملازمه اثبات می‌کنیم و در راه دوم امضا را از طریق اینکه در مرئی و منظر ائمه بود و شاهد بودند و می‌توانستند منع بکنند و منع نکردند پس بنابراین قبول دارند دو طریق درست است اگر در قاعده ید مراجعه کنید احتمالاً فقها وقتی استدلال می‌کنند این‌ها را آورده‌اند.

حالا می‌توان گفت آن طور که شهید صدر فرموده‌اند یا در الفائق آمده است که بگوییم نیاز به این نداریم که سیره را در اینجا سیره معصوم وعدم ردع نسبت به آن قائل بشویم و بگوییم از باب سیره عقلاییه وعدم ردع و امضا این دلیل را تمام می‌دانیم

برای اینکه قبل از این قصه خود عقل از باب اختلال نظام اینجا حکم می‌کند

این حرف درست است در این حد پایه و فی‌الجمله اما ممکن است کسی بگوید روی بعضی مبانی این راه اثبات این از طریق سیره هم فایده و ارزش دارد

یک ارزش تأیید و تأکد و اطمینان بیشتر است می‌گوییم در ۱۴ معصوم آمده‌اند در مواجهه با این سیره ترتیب آثار ملکیت بر ید بوده‌اند و هیچ‌کدام چیزی خلاف آن نگفته‌اند این دل آدم را محکم می‌کند و قرص می‌کند به این که این قاعده مقبول ائمه است تا اینکه صرف یک استدلال عقلی درست کنیم بگوییم این مقبول آن‌هاست ممکن است کسی بگوید آن قوی‌تر از این است ولی واقع قضیه این است که اثبات سیره عقلاییه و معاصرت آن و احراز عدم ردع از ناحیه شارع پای این قانون را خیلی قوی‌تر می‌کند و در تأکد این شکی نیست

افزون بر این ممکن است کسی استدلال اول را قبول نکند مثل اخباری‌ها، قاعده ملازمه را قبول نداشته باشند یا ما یک ملاحظاتی در قاعده ملازمه داشتیم و آن ملازمه جدی بود و ممکن است بر اساس آن ملازمه این قاعده را اینجا قبول نکند باز اینجا ارزش دارد

## نکته سوم: پذیرش اطلاق

نکته سوم این که علی‌رغم این که ما در عدم ردع و سیره و ادله لبیه علی‌الاصول اطلاق قبول نداریم ولی فی‌الجمله جاهایی می‌گوییم اطلاق را می‌شود پذیرفت

ممکن است بگوییم در حکم عقل اطلاقی وجود ندارد ترتیب اماریت در اموال خیلی بزرگ دیگر حکم عقل نیست آنجا عمل نکنید اختلال نظام لازم نمی‌آید در معاملات خیلی بزرگ یک حدی هم ممکن است کسی برای آن بگذارد یک شبهه این‌جوری آنجا انجام بدهد

ولی این طرف بگوید آن که در مرئی و منظر بوده است حتی معاملات بزرگ هم بوده است و ردع نشده است یعنی سیره در یک جاهایی عینی و مشهود وجود داشته است و ردع هم نشده است درحالی‌که اگر به استدلال عقلی بخواهیم بپردازیم شاید بشود آنجا تردیدی ایجاد کرد.

بنابراین با این سه نکته‌ای که عرض کردیم این طریق سوم، طریق درستی است و ارزش هم دارد این‌جور نیست بگوییم چون حکم عقل اینجا وجود دارد کنار بگذاریم حداقل یکی از این سه ارزش و فایده می‌تواند بر این مترتب بشود.

بنابراین اجتماع دو دلیل اگر دلیل اول قاطع‌تر باشد و دایره‌اش تمام دایره دوم را بگیرد آن وقت این دلیل دوم جز تأکید فایده‌ای ندارد ولی اگر دوائر آن ولو محدود یک جاهایی از هم جدا بشود این دو دلیل هر کدام ارزش خود را دارد و ما فکر می‌کنیم یک جاهایی شاید این شکل ایجاد بشود و ضمن اینکه آن نکته دوم آن بود که ممکن است کسی قاعده ملازمه را قبول نکند آن وقت این ارزش دارد.

صلی الله علی محمد و آل محمد